

## شک‌گرایی وجهی ون اینواگن و گستره معرفت وجهی

مسعود ضیاء علی‌نساب‌پور\*

### چکیده

یک ایده بسیار معروف در معرفت‌شناسی امکان این است که تخیل‌پذیری یک گزاره، راهنمای خوبی برای امکان آن است. ییلو (۱۹۹۳) مدلی برای توجیه باورهای وجهی ارائه کرده است که بنا بر آن تخیل‌پذیری یک گزاره، شاهدهی بر امکان آن است. ون اینواگن (۱۹۹۸) بر این باور است که هر کسی که مدل ییلو را بپذیرد باید موضع او، شک‌گرایی وجهی را بپذیرد. ون اینواگن برای اینکه برای موضع خود استدلال کند، وضعیت وجهی گزاره «آهن شفاف وجود دارد» را بنا بر مدل ییلو بررسی می‌کند و ادعای کند وضعیت وجهی این گزاره تصمیم‌ناپذیر است؛ یعنی ما نمی‌توانیم باور موجه داشته باشیم که ممکن است آهن شفاف وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد پذیرش دیدگاه ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد و توسعه و تعمیم آن، می‌تواند مدل ییلو (۱۹۹۳) در توجیه باورهای وجهی را با مشکلی جدی مواجه کند. به این صورت که اگر تحلیل ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد را بپذیریم، باید گزاره‌های شهوداً ممکن را هم بنا بر مدل ییلو تصمیم‌ناپذیر بدانیم. از سوی دیگر این امر کاملاً پذیرفتنی است که باور ما به امکان برخی از گزاره‌های شهوداً ممکن، موجه است؛ یعنی چنین گزاره‌هایی تصمیم‌ناپذیر نیستند. بنابراین مدل ییلو نادرست است. در این مقاله نشان می‌دهم که این استدلال در نشان دادن نادرستی مدل ییلو موفق نیست؛ یعنی برخلاف آنچه در ابتدا به نظر می‌رسید می‌توانیم هم مدل ییلو برای توجیه باورهای وجهی و هم نظر ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره‌های مثل آهن شفاف وجود دارد را بپذیریم.

**واژگان کلیدی:** معرفت‌شناسی وجهی، امکان، شک‌گرایی وجهی ون اینواگن، تخیل‌پذیری، تصمیم‌ناپذیری.

\* پژوهشگر فلسفه پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، تهران، ایران. zia@ipm.ir  
[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲۷؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۷/۰۳/۰۵]

## مقدمه

یک ایده بسیار معروف در معرفت‌شناسی امکان این است که تخیل‌پذیری<sup>۱</sup> یا تصورپذیری یک گزاره، راهنمای خوبی برای امکان آن است.<sup>۲</sup> آموزه تخیل‌پذیری جوابی برای این سوال که «رابطه تخیل‌پذیری با امکان چیست؟» ارائه می‌کند. ادعا در آموزه تخیل‌پذیری این است که تخیل‌پذیری یک گزاره در حصول معرفت یا باور موجه به امکان آن گزاره نقش دارد. می‌توان نسخه‌های مختلفی از رابطه تخیل‌پذیری و امکان در نظر گرفت. مطابق نسخه قوی از این آموزه، تخیل‌پذیری یک گزاره مستلزم امکان آن است. اما مطابق نسخه ضعیف، تخیل‌پذیری یک گزاره شاهدی (خطاپذیر) بر امکان آن گزاره است و به عبارت دیگر، توجیهی که تخیل‌پذیر بودن یک گزاره برای باور به امکان آن گزاره فراهم می‌کند، الغاء شدنی است. ییلو (۱۹۹۳) و گیرسون (۲۰۰۵) را می‌توان طرفدار آموزه ضعیف و کریپکی (۱۹۸۰) را می‌توان طرفدار آموزه قوی دانست.<sup>۳</sup>

در ادامه و در بخش ۱ مقاله مدلی را که ییلو برای توجیه باورهای وجهی ارائه کرده اغست معرفی می‌کنم. در بخش ۲ دیدگاه ون اینواگن درباره معرفت وجهی، شک‌گرایی وجهی، را معرفی می‌کنم و تحلیل ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره‌هایی مثل آهن شفاف وجود دارد را گزارش می‌کنم. در بخش ۳ مقاله این انتقاد به مدل ییلو (۱۹۹۳) را مطرح می‌کنم که نتیجه پذیرش تحلیل ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد این است که گستره معرفت وجهی‌ای که مدل ییلو ممکن می‌داند بسیار محدود می‌شود و بنابر مدل ییلو حتی در باور به گزاره‌های شهودا ممکن هم نمی‌توانیم موجه باشیم. اهمیت این اشکال از آن جهت است که چون به نظر می‌رسد که در مورد بسیاری از این گزاره‌ها ما معرفت وجهی داریم (یا حداقل باورمان به امکان‌اشان موجه است)، پس باید مدل ییلو را کنار گذاشت. برای بیان دقیق این اشکال استدلالی را صورت‌بندی می‌کنم<sup>۴</sup> و در ادامه توجیه مقدمات این استدلال را بیان می‌کنم و سپس در بخش ۴۵ دلایلم برای نپذیرفتن مقدمه دوم استدلال را ارائه می‌کنم. به نظر من این انتقاد در نشان دادن نادرستی مدل ییلو موفق نیست، چرا که دلایل کافی داریم تا تحلیل ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد را به همه (یا اکثر) گزاره‌های شهودا ممکن قابل تعمیم ندانیم.

### ۱. مدل ییلو برای توجیه باورهای وجهی

ییلو در مقاله «آیا تخیل‌پذیری راهنمایی به امکان است؟»، تحلیل زیر را از تخیل-پذیری ای که برای معرفت‌شناسی وجهی مناسب است، ارائه می‌کند.<sup>۵</sup> پیشنهاد نهایی ای که ییلو برای تخیل‌پذیری و تخیل‌ناپذیری ارائه می‌کند به صورت زیر است:

گزاره p برای من تخیل‌پذیر است، اگر من بتوانم جهانی را تصور کنم که به باور من مُثَبِت p است.

گزاره p برای من تخیل‌ناپذیر است، اگر من نتوانم جهانی را تصور کنم که باور نداشته باشم آن جهان مبطل p است. یا به عبارت روشن‌تر، گزاره p برای من تخیل-ناپذیر است، اگر هر جهانی را که می‌توانم تصور کنم، به باور من مبطل p است.

فیوکو (Fiocco, 2007: 369) در توضیح اینکه چه زمانی یک جهان مُثَبِت یک گزاره است می‌نویسد: «یک جهان گزاره‌ای را اثبات می‌کند وقتی که اگر آن جهان جهان واقع می‌بود، آن گزاره صادق می‌بود». از نظر خود ییلو وقتی من باور دارم که جهان تصور شده مُثَبِت p است؛ یعنی من باور دارم که اگر جهانی مانند آن وجود می‌داشت، p صادق می‌بود (Yablo, 1993: 30).

به نظر من انتقادی به این تحلیل وارد است که صرف این که باور دارم که جهان تصور شده (موقعیت تصور شده) مُثَبِت گزاره p است برای موجه کردن باور به امکان p کافی نیست، و حداقل باید باور موجه یا باور شهودی داشته باشم که جهانی که موفق به تصورش شده‌ام، مُثَبِت p است.

البته تحلیل ییلو به گونه دیگری نیز تفسیر شده است. ون این‌واگن (Van Inwagen, 1998: 77) در مورد تحلیل ییلو چنین می‌نویسد: «جهانی که به باور من مُثَبِت p است، به سادگی جهانی است که به نظرم می‌رسد که جهانی باشد که در آن p درست است» و با توجه به این که «به نظر رسیدن» را می‌توانیم به معنای شهود داشتن بفهمیم، آنگاه بنابر آنچه از ون اینواگن نقل کردیم، می‌توان تحلیل ییلو از تخیل‌پذیری را اینگونه بیان کرد: گزاره p برای من تخیل‌پذیر است، اگر من بتوانم جهانی را تصور کنم که شهود

دارم مُثَبِّتِ p است، یا گزاره p برای من تخیل پذیر است، اگر من بتوانم جهانی را تصور کنم که به باور شهودی من مُثَبِّتِ p است. و در این صورت دیگر انتقاد گفته شده به تحلیل ییلو وارد نخواهد بود.

از نظر ییلو تحلیل تخیل پذیری به صورت فوق در آزمون نمود امکان از هر تحلیل دیگری (که می شناسد) موفق تر است؛ یعنی تخیل پذیری با این تحلیل شامل نمود امکان است و شخصی که p را تخیل پذیر بیابد به واسطه عمل تخیل، بر او آشکار می شود که p ممکن است (Yablo, 1993: 30).

پس شاید در نهایت بتوان گفت از نظر ییلو، حصول باور به امکان مراحل زیر دارد:

- (۱) ابتدا جهان w را تصور می کنیم.
  - (۲) این تصور موجب می شود نمود امکان w برای ما حاصل شود.
  - (۳) نمود (یا همان شهود) امکان w، موجب باور موجه به امکان w می شود.
  - (۴) بطور مستقل باور داریم که در w گزاره p صادق است.
  - (۵) از باورهای ۳ و ۴ استنتاج می کنیم (ولو ضمنی) که p ممکن است.
- پس احتمالاً نقش توجیهی اصلی را ۳ و ۴ بازی می کنند. به این صورت، برای اینکه باور به امکان p موجه باشد (باور ۵) باید باور به اینکه در w گزاره p صادق است (باور ۴) موجه باشد.

### ۱-۱. تصمیم ناپذیری

همان طور که در بخش قبل گفته شد، ییلو شرط کافی تخیل پذیری را این گونه بیان می کند:

(CON) می توانم جهانی را تصور کنم که به باور من مُثَبِّتِ p است.

همچنین، شرط کافی تخیل ناپذیری از دیدگاه ییلو این است:

(INC) نمی توانم جهانی را تصور کنم که باور نداشته باشم آن جهان مبطل p است.

یا به عبارت روشن‌تر، هر جهانی را که می‌توانم تصور کنم، به باور من مبطل  $p$  است. ییلو خاطر نشان می‌کند که  $(CON)$  و  $(INC)$  همه فضای منطقی را پوشش نمی‌دهند. به دیگر سخن، نقیض  $(CON)$  با نقیض  $(INC)$  سازگار است. بر این اساس، چه بسا گزاره‌ای مانند  $p$  نه تخیل‌پذیر باشد و نه تخیل‌ناپذیر؛ به این صورت که اولاً، نمی‌توانم جهانی را تصور کنم که به باور من مثبت  $p$  است (نقیض  $(CON)$ ) و ثانیاً، می‌توانم جهان‌هایی را تصور کنم که باور ندارم که مبطل  $p$  است (نقیض  $(INC)$ ). ییلو چنین گزاره‌هایی را تصمیم‌ناپذیر می‌نامد. به نظر می‌رسد که از دیدگاه ییلو، هر گزاره‌ای در یکی از سه دسته تخیل‌پذیر، تخیل‌ناپذیر و تصمیم‌ناپذیر قرار می‌گیرد و تداخلی نیز میان این سه دسته وجود ندارد (Yablo, 1993: 30-31).

البته اینجا لازم است نکته‌ای تذکر داده شود. اگر قرار است سه دسته یادشده تداخلی با هم نداشته باشند، لازم است ترکیب عطفی مورد نظر ییلو را در واقع شرط لازم تصمیم‌ناپذیری در نظر بگیریم، نه تعریف آن. توضیح اینکه  $CON$  و  $INC$  به ترتیب شرایط کافی تخیل‌پذیری و تخیل‌ناپذیری‌اند و در نتیجه  $(CON\sim)$  و  $(INC\sim)$  به ترتیب شرایط لازم تخیل‌پذیر نبودن و تخیل‌ناپذیر نبودن خواهند بود. بنابراین ترکیب عطفی‌اشان نیز شرط لازم تصمیم‌ناپذیر بودن خواهد بود. نکته اینجا است که علی‌الاصول ممکن است شرط کافی دیگری برای تخیل‌پذیری (به جز  $CON$ ) وجود داشته باشد و همینطور برای تخیل‌ناپذیری. بنابراین، ممکن است گزاره‌ای مانند  $q$  داشته باشیم که تخیل‌پذیر باشد، ولی نه شرط  $CON$  را برآورده کند و نه  $INC$  را. اما از آنجایی که قرار نیست همپوشانی میان تخیل‌پذیری و تصمیم‌ناپذیری وجود داشته باشد، باید گفت  $q$  تصمیم‌ناپذیر نیست. پس، ترکیب عطفی  $(CON\sim)$  و  $(INC\sim)$  شرط کافی برای تصمیم‌پذیر بودن نیست و تنها شرط لازم آن است.

با این همه، از برخی عبارات ییلو این بر می‌آید که او عطف  $(CON\sim)$  و  $(INC\sim)$  را تعریف تصمیم‌ناپذیری تلقی می‌کند. برای رفع این اشکال کافی است در مدل ارائه شده،  $CON$  به جای شرط کافی، شرط لازم و کافی تخیل‌پذیری باشد و همین‌طور  $INC$  شرط لازم و کافی تخیل‌ناپذیری به شمار آید. به نظر می‌رسد که چنین تغییری با بقیه مباحث ییلو سازگار باشد و مشکلی پیش نیاورد.

## ۲- دیدگاه ون اینواگن دربارهٔ معرفت وجهی؛ شک‌گرایی وجهی

ون اینواگن در بخش پایانی مقاله معرفت‌شناسی وجهی، پس از مروری بر مدل ییلو (۱۹۹۳) برای تبیین معرفت وجهی، سعی می‌کند که نشان دهد پذیرش مدل ییلو به موضع او در معرفت‌شناسی وجهی منجر می‌شود یا چنان که خود می‌گوید «نه به این مدل حمله می‌کنم و نه از آن دفاع می‌کنم بلکه سعی می‌کنم توضیح دهم که چرا معتقدم هر کسی که این مدل را بپذیرد باید شک‌گرایی وجهی باشد» (Van Inwagen, 1998: 77).

ون اینواگن موضع خود دربارهٔ معرفت وجهی را اینگونه معرفی می‌کند که: «ما اکثر اوقات گزاره‌های وجهی را می‌دانیم، گزاره‌هایی را که در زندگی روزمره و در علم و حتی در فلسفه به کارمان می‌آید<sup>۷</sup>، اما گزاره‌های وجهی‌ای مثل مقدمه‌های وجهی مهم سه استدلال امکانی مان<sup>۸</sup> را نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم (حداقل با استفاده از قوای خودمان و بدون کمک گرفتن از شهادت). من این موضع را شک‌گرایی وجهی نامیده‌ام» (Ibid: 69).

ون اینواگن تبیین ییلو برای توجیه باور امکانی را قدمی در راه درست می‌داند. به نظر او «اظهار کردن اینکه P ممکن است؛ یعنی تعهد شخص، خواهی نخواهی، به این نظریه که واقعیت سازگار کاملی (جهان ممکن) وجود دارد که در آن p صادق است و برای آن [جهان] صدق p جزئی جدا نشدنی است». به نظر ون اینواگن اظهار اینکه ممکن است ماه (یا چیزی شبیه به ماه که در مدار ماه حرکت می‌کند) از پنیر سبز ساخته شده باشد؛ یعنی تعهد اظهار کننده به اینکه جهان فیزیکی ممکن هست که در آن چیز ماه مانند ساخته شده از پنیری به وجود می‌آید و موجود می‌ماند، علاوه بر آن قوانین طبیعت ممکن و شرایط اولیه ممکن هست که این موضوع بر طبق آن‌ها مجاز است (Ibid: 77).

از نظر ون اینواگن بررسی تلاش‌های فلاسفه برای توجیه کردن احکام وجهی مورد نظرشان نشان می‌دهد که آن‌ها شاید به ندرت در تلاش‌هایشان این را مدنظر داشته باشند که اظهار امکان p یعنی تعهد اظهار کننده به امکان یک واقعیت سازگار کامل که صدق p جز جدانشدنی آن است. او فیلسوفی را مثال می‌زند که با اطمینان می‌گوید «گاو

ارغوانی ممکن است»، بدون اینکه به این موضوع لحظه‌ای فکر کرده باشد که آیا رنگ دانه پوستی ارغوانی از نظر شیمیایی ممکن است؟ به باور ون اینواگن، با فرض این که در وضع فعلی علم هیچکس نمی‌تواند جهان ممکنی را تصور کند که در آن گاوهای ارغوانی وجود دارند، نظریه ییلو مستلزم آن است هیچ کس در باور به اینکه گاوهای ارغوانی ممکن‌اند حتی در نظر اول هم موجه نیست<sup>۹</sup> (Ibid: 78).

از نظر ون اینواگن، ما نمی‌توانیم جهان‌هایی را تصور کنیم که در آن‌ها گاوهای ارغوانی، ماشین‌های زمان، آهن شفاف یا ماه ساخته شده از پنیر سبز وجود دارد. هر که اقدام به چنین کاری کند یا در تصور کردن موفق نخواهد بود یا جهانی را تصور خواهد کرد که صرفاً به نظر می‌رسد که جهانی است که در آن چیز مورد نظر وجود دارد. پاسخ ون اینواگن به این سوال که آیا ما می‌توانیم جهانی را تصور کنیم که در آن آهن شفاف وجود دارد، این است که: خیر، مگر اینکه تصورات ما در سطحی ریز و عمیق از جزئیات ساختاری انجام گیرد، مثلاً سطحی که قابل مقایسه باشد با تصورات یک فیزیکدان حالت جامد که سعی دارد ابر رسانی را توضیح دهد (Ibid: 79).

اما اگر تصور ما به این سطح از جزئیات نرسد، ما نتوانسته‌ایم جهانی را تصور کنیم که در آن آهن شفاف وجود دارد. برای توضیح این مدعا، ون اینواگن چند سناریو را بررسی می‌کند. این موقعیت را تصور کنید که شخصی در حال سخنرانی برای دریافت جایزه نوبل است. برنده نوبل از همه کسانی که در راه دشوار کشف آهن شفاف حمایتش کرده‌اند تشکر می‌کند و به حضار که در حال تشویق او هستند چیزی را که (در تصورات ما) شبیه به توده‌ای از شیشه به نظر می‌رسد، نشان می‌دهد. به زعم ون اینواگن، با تصور این سناریو، ما در واقع یک جهان را تصور کرده‌ایم، اما این جهان، جهانی نخواهد بود که در آن آهن شفاف وجود دارد (البته نه به این دلیل که جهان تصور شده، جهانی خواهد بود که در آن آهن شفاف وجود ندارد. این جهان نه جهانی خواهد بود که در آن آهن شفاف وجود دارد و نه جهانی که در آن آهن شفاف وجود ندارد). این تصور نشان می‌دهد که یک گزاره مشخص «ممکن» است، ولی آن گزاره، یک گزاره فصلی خواهد بود. بعضی از مؤلفه‌های این گزاره فصلی عبارتند از:

- آهن شفاف وجود دارد.
  - جامعه علمی به گونه‌ای فریب خورده‌اند و می‌پندارند که آهن شفاف وجود دارد.
  - ک فیزیکدان کم‌هوش که فکر می‌کند آهن شفاف ساخته، هدف یک شوخی قرار گرفته است.
  - گروهی از دانشمندان تقلیدی هجوآمیز از مراسم اهدای جایزه نوبل را بازسازی کرده‌اند.
- به نظر ون این‌واگن ما واقعاً می‌دانیم که این گزاره فصلی ممکن است. چرا که ما می‌دانیم حداقل یکی از این مؤلفه‌ها ممکن است، و می‌دانیم که اگر یکی از مؤلفه‌های یک ترکیب فصلی ممکن باشد، آن ترکیب فصلی ممکن است (Ibid: 79).
- ون این‌واگن می‌پذیرد که «بدون شک، می‌توانیم با تلاش بیشتر در تصورمان بعضی از این مؤلفه‌های نامطلوب را حذف کنیم. مثلاً می‌توانیم به آنچه تصور کرده‌ایم این را بیفزاییم که همه حاضرانی که در حال تشویق سخنران هستند صداقت دارند، ولی این امر مؤلفه دوم؛ یعنی فریب بزرگ کل جامعه علمی را حذف نمی‌کند» (Ibid: 80).
- از نظر ون این‌واگن، راه حذف فریب بزرگ از تصورمان این است که تصورمان تا سطح جزئیات ساختاری قابل مقایسه با تصورات دانشمند فیزیک حالت جامد که در پی تبیین ابر رسانایی است جزئی و ریز شود. البته او می‌پذیرد که در چنین تصویری، محدودیت‌های فیزیکدان را نداریم. چون ما به دنبال امکان متافیزیکی هستیم و فیزیکدان به دنبال تبیین موضوعی بر اساس قوانین طبیعت که در جهان واقع برقرارند. بنابراین شاید در تلاش برای تصور جهان شامل آهن شفاف بتوانیم اجازه دهیم ثابت پلانک (و دیگر ثوابت فیزیکی) در تصورات ما متفاوت از مقدار واقعی‌اشان باشند. ولی به هر حال تصور ما باید جزئیات ساختاری لازم را داشته باشد (Ibid: 80).
- ون این‌واگن در نهایت می‌نویسد: «تا آنجا که من می‌دانم هیچکس در حد لازم از جزئیات ساختاری، جهانی را تصور نکرده است که در آن آهن شفاف وجود داشته باشد، مستقل از اینکه قوانین آن جهان همان قوانین جهان واقع باشد یا نه» (Ibid: 80).



ون اینواگن با اذعان به اینکه نمی‌داند چگونه باید برای چنین نتیجه‌ای استدلال کند، نتیجه‌ای را که از بحث‌های فوق در مورد آهن شفاف و گاو ارغوانی گرفته تعمیم می‌دهد و می‌نویسد: «به نظرم واضح است که اگر هیچکس جهانی را تصور نکرده که در آن آهن شفاف یا گاوهای ارغوانی وجود دارند، آنگاه هیچکس جهانی را تصور نکرده که در آن موجود کامل وجود دارد (یا وجود ندارد)، [هیچکس] جهانی را [تصور نکرده] که در آن تصور کننده وجود دارد ولی هیچ چیز مادی وجود ندارد (یا هیچ چیز غیرمادی وجود ندارد)، [هیچکس] جهانی را [تصور نکرده] که در آن مقادیر زیادی درد و رنج هست بدون آنکه توضیحی وجود داشته باشد»<sup>۱۱</sup> (Ibid: 80).

بنابراین، به باور ون این واگن اگر تبیین ییلو از اینکه چه چیزی باورهای وجهی ما را موجه می‌کند درست باشد، باید شک‌گرایی وجهی<sup>۱۲</sup> باشیم.

درباره دیدگاه ون اینواگن دو پرسش در اینجا مطرح می‌شود. نخست اینکه آیا برداشت او از نظریه ییلو صحیح است؟ به دیگر سخن، آیا همانگونه که ون اینواگن ادعا می‌کند، لازمه مدلی ییلو این است که گزاره‌هایی چون «آهن شفاف وجود دارد»، «موجود کامل وجود دارد» و امثال آن‌ها تصمیم‌ناپذیر باشند؟ پرسش دوم این است که بر فرض مثبت بودن پاسخ پرسش نخست، آیا این امر به نتایج ناخوشایندی برای تبیین ییلو می‌انجامد؟<sup>۱۳</sup> به دیگر تعبیر، آیا می‌توان دیدگاه ون اینواگن درباره سناریوی آهن شفاف را (که علی‌الادعا لازمه دیدگاه ییلو است) به دیگر موارد توسعه و تعمیم داد؟ اگر در مورد هر گزاره‌ای که بطور واضحی ممکن به نظر می‌رسد بازهم نتوانیم جهانی را تصور کنیم که به باور ما مثبت آن گزاره باشد، آنگاه روش تخیل‌پذیری ییلو در مورد گزاره‌های شهوداً ممکن هم کارآمد نخواهد بود.

### ۳- آیا همه سناریوها مثل سناریوی آهن شفاف نیستند؟ استدلالی علیه

#### مدل ییلو

ون اینواگن (۱۹۹۸) با مثال آهن شفاف سعی کرد برای این موضع استدلال کند که پذیرش مدل ییلو (۱۹۹۳) در تبیین توجیه باور وجهی؛ منجر به پذیرش موضع او در

معرفت شناسی وجهی، یعنی شک‌گرایی وجهی می‌شود. مستقل از این که ون اینواگن با سناریوی آهن شفاف در هدف خود چقدر توفیق داشته باشد، به نظر می‌رسد پذیرش درستی آنچه ون اینواگن از سناریوی آهن شفاف خود نتیجه گرفته و توسعه و تعمیم آن، می‌تواند نتایج ناخوشایندی برای تبیین ییلو به همراه داشته باشد. ادعای منتقد روش ییلو این خواهد بود که اگر گزاره آهن شفاف وجود دارد تصمیم‌ناپذیر باشد (یا به عبارت دیگر، اگر تحلیل ون اینواگن در مورد این گزاره درست باشد)، آنگاه باید گفت که اکثر گزاره‌هایی که ممکن به نظر می‌رسند، بنابر روش ییلو تصمیم‌ناپذیرند. اگر در مورد همه (یا بسیاری از) گزاره‌هایی که شهوداً ممکن به نظر می‌رسد نتوانیم جهانی را تصور کنیم که به باور ما مثبت آن گزاره باشد، آنگاه مدل تخیل‌پذیری ییلو در مورد گزاره‌های شهوداً ممکن هم کارآمد نخواهد بود. به نظر می‌رسد که اگر چنین انتقادی وارد باشد باید مدل ییلو کنار گذاشته شود.<sup>۱۴</sup>

از نظر من این انتقاد وارد نیست و نمی‌توان از تصمیم‌ناپذیری گزاره‌هایی مثل گزاره آهن شفاف وجود دارد یا گاو ارغوانی وجود دارد، نتیجه گرفت که همه یا اکثر گزاره‌های شهوداً ممکن تصمیم‌ناپذیرند. در ادامه، صورت‌بندی دقیق‌تری از این استدلال علیه مدل ییلو ارائه می‌کنم و سپس به بررسی آن می‌پردازم. قبل از این که دلایلم برای رد استدلال را مطرح کنم، با نقل نظرات گیرسون (۲۰۰۵) درباره این موضوع، نشان می‌دهم که او معتقد است تصمیم‌ناپذیری وجود آهن شفاف، تصمیم‌ناپذیری گزاره شهوداً ممکن را نتیجه می‌دهد. البته گیرسون این امر را دلیلی می‌داند بر این که نظر ون اینواگن در مورد تصمیم‌ناپذیری آهن شفاف نادرست است.

### ۳-۱. صورت‌بندی استدلال

استدلال یاد شده علیه روش ییلو را می‌توان به شیوه زیر صورت‌بندی کرد:

(۱) اگر مدل ییلو درست باشد، آنگاه تحلیل ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد درست خواهد بود؛ یعنی این گزاره تصمیم‌ناپذیر خواهد بود و ما توجیهی برای باور به امکان آن نخواهیم داشت.

(۲) اگر تحلیل ون اینواگن را در مورد گزاره آهن شفاف درست باشد؛ (یعنی این گزاره تصمیم‌ناپذیر باشد و ما توجیهی برای باور به امکان آن نداشته باشیم)، آنگاه اکثر (یا همه) گزاره‌های شهوداً ممکن، تصمیم‌ناپذیرند و توجیهی برای باور به امکان آن‌ها نداریم.

(۳) بنابراین، اگر مدل یبلو درست باشد، آنگاه اکثر (یا همه) گزاره‌های شهوداً ممکن، تصمیم‌ناپذیر خواهند بود و توجیهی برای باور به امکان آن‌ها نخواهیم داشت. از سوی دیگر، این کاملاً پذیرفتنی است که باور ما به امکان برخی از گزاره‌های شهوداً ممکن موجه است (یا این که ما به چنین گزاره‌هایی معرفت وجهی داریم). بر این اساس، از گزاره (۳) با رفع تالی به این نتیجه می‌رسیم که مدل یبلو درست نیست.

چه دلایل یا انگیزه‌هایی برای پذیرش مقدمات این استدلال وجود دارد؟ مقدمه ۱ در حقیقت همان ادعای ون اینواگن است که پیش از این در بخش ۲ توضیح داده شد.<sup>۱۵</sup> اما استدلال به نفع مقدمه ۲ را می‌توان به کمک یک مثال توضیح داد. فرض کنید میزی که اکنون داخل اتاق و در برابر من قرار دارد قهوه‌ای است. این گزاره که این میز ممکن بود زرد باشد، شهودی به نظر می‌رسد. حال چنانچه سناریوی آهن شفاف تصمیم‌ناپذیر باشد، دقیقاً به همان دلایل باید گفت زرد بودن میز نیز تصمیم‌ناپذیر است. در بررسی مثال آهن شفاف، ون اینواگن نشان می‌دهد که هر سناریویی را که تصور می‌کنیم مثبت یک گزاره فصلی است؛ «آهن شفاف وجود دارد یا جامعه علمی فریب خورده». به نظر ون اینواگن، تنها راه حذف مؤلفه «فریب بزرگ جامعه علمی» این است که تصورمان جزئی و ریز شود. اما در وضعیت کنونی علم نمی‌توانیم مؤلفه «فریب جامعه علمی» را حذف کنیم. این امر به معنای تصمیم‌ناپذیر بودن این گزاره در وضعیت فعلی است؛ چون ما نمی‌توانیم جهانی را تصور کنیم که به باورمان مثبت این گزاره باشد، این گزاره تخیل‌پذیر نیست و از آن جا که چنین نیست که درباره همه جهان‌هایی که می‌توانیم تصور کنیم باور داشته باشیم که در آنها آهن شفاف وجود ندارد، تخیل‌ناپذیر هم نیست، پس تصمیم‌ناپذیر است.

به همین ترتیب، در مثال میز اتاق نیز هیچ کدام از سناریوهایی که تصور می‌کنیم،

مثبت این نیستند که این میز زرد است. برای مثال، این موقعیت را در نظر بگیرید: وارد اتاقم می‌شوم و به نظرم می‌رسد میز زردی در آن گوشه‌ی اتاق (جای همیشگی میزم) وجود دارد. در اینجا همان نکات ون اینواگن قابل تکرار است: تصور این موقعیت تنها نشان می‌دهد که یک گزاره‌ی فصلی ممکن است: این میز زرد است یا میز دیگری شبیه به این میز درون اتاق قرار دارد که زرد است یا همین میز قهوه‌ای اتاق با نورپردازی خاصی زرد به نظر می‌رسد یا چشم من دچار مشکلی شده که باعث شده میز را زرد بینم یا ... . شاید من بتوانم تصور دقیق‌تری داشته باشم که برخی از این مؤلفه‌ها حذف شود. مثلاً من در عین حال تصور می‌کنم که کسی میز اتاقم را عوض نکرده است. در نتیجه میزی که در تصور زرد رنگ می‌بینم همین میز است. شاید بتوانم این مؤلفه را که نورپردازی باعث شده میز درون اتاق زرد به نظر برسد، از تصورم حذف کنم. سناریوی پیشنهادی برای حذف این مؤلفه‌ها هم این است که در عین حال که میز اتاق را کسی عوض نکرده است، نورپردازی هم در کار نیست و وقتی وارد اتاق می‌شوم میز اتاق هم زرد به نظرم می‌رسد. اما این سناریو هنوز با این سازگار است که چشم من یا بطور کلی قوه بینایی‌ام دچار اشکال شده است. در اینجا نیز تنها راه حذف این مؤلفه که بینایی من دچار اشکال شده است این است که جزئیات مرتبطی را در سطحی ریز و عمیق بتوانم تصور کنم، مثلاً جزئیاتی از فیزیک نور و فیزیک ذرات درباره‌ی این که اتم‌های رنگ با اتم‌های رویه میز چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند و از این دست با اینکه دست کم من توانایی تصور چنین جزئیاتی را ندارم.

این مطلب را می‌توان به هر گزاره دلخواه دیگر تسری داد: اگر قضاوت ون اینواگن در مثال آهن شفاف را بپذیریم، آنگاه در مورد هر گزاره‌ی شهوداً ممکن دلخواه  $p$ ، وقتی سعی در تخیل آن گزاره می‌کنیم، صرفاً می‌توانیم جهان‌هایی را تصور کنیم که مؤید گزاره‌ی فصلی  $p \vee q$  است که گزاره‌ی  $q$  سازگار است با  $\sim p$  و البته از آنجا که همه‌ی جهان‌هایی که می‌توانیم تصور کنیم مؤید  $\sim p$  نیست، گزاره‌ی  $p$  نه تخیل‌پذیر خواهد بود و نه تخیل‌ناپذیر؛ یعنی تصمیم‌ناپذیر خواهد بود و به این ترتیب، مقدمه ۲ استدلال بالا، علی‌الادعا قابل اثبات است.

همان طور که پیش‌تر گفتم، با استدلال بالا علیه مدل یبلو همدل نیستم. از آن جا

که به نظر می‌آید استدلال معتبر است، برای مخالفت با (۳) (اگر مدل یبلو درست باشد، آنگاه اکثر یا همه گزاره‌های شهوداً ممکن، تصمیم‌ناپذیر خواهند بود و توجیهی برای باور به امکان آن‌ها نخواهیم داشت) باید یکی از مقدمه‌های (۱) یا (۲) را نپذیریم. برای مخالفت کردن و رد کردن (۳)، من مقدمه ۱ را می‌پذیرم و با ارائه دلایلی نشان خواهم داد که چرا مقدمه ۲ قابل پذیرش نیست.

قبل از این که دلایل خودم برای مخالفت با مقدمه (۲) را ارائه کنم، نظر گیرسون را که می‌توان او را از طرفداران مقدمه (۲) استدلال مذکور دانست (البته با انگیزه‌ای متفاوت)، گزارش و بررسی می‌کنم.

### ۳-۲. استدلالی به نفع مقدمه (۲) و بررسی آن

در این بخش من نظر گیرسون (۲۰۰۵) را نقل و نقد می‌کنم. از نظر گیرسون، ون اینواگن اشتباه می‌کند و شرایطی که او برای تصور جهان مثبت گزاره دلخواه  $p$  لازم می‌داند، بسیار سخت‌گیرانه است. از نظر گیرسون «ون اینواگن محدودیت خیلی زیادی روی آن چه ما می‌توانیم بطور موجهی باور داشته باشیم که ممکن است می‌گذارد» (Geirsson, 2005: 287). به باور گیرسون بکارگیری این محدودیت‌ها برای گزاره‌هایی که حتی خود ون اینواگن هم آن‌ها را ممکن می‌داند، مشکل‌زا خواهد بود. گیرسون دو مثال می‌زند: گوش کردن به صفحه گرامافون بدون آزار دیدن از صدای نویز و مرگ طبیعی کندی. از نظر گیرسون اکثر کسانی که با گرامافون به صفحه گوش کرده‌اند، خودشان را در حال گوش دادن صفحه قدیمی تصور کرده‌اند بدون اینکه نویز پس زمینه وجود داشته باشد و رنجشان بدهد. به نظر گیرسون هیچکس نمی‌تواند جزئیات تکنولوژیک لازم برای پخش صفحه بدون نویز را تصور کند. چون جزئیات بسیار زیادند و نامعقول است که فرض کنیم کسی تصورشان کند. اگر تصور جزئیات مورد نظر ون اینواگن لازم باشد، ما نمی‌توانیم بدانیم که ممکن است که در زمان پخش صفحه گرامافون نویز نداشته باشیم که این قطعاً غلط به نظر می‌رسد. مثال بعدی گیرسون از خود ون اینواگن است: ما می‌دانیم که ممکن است که جان اف. کندی به مرگ طبیعی می‌مرد. گیرسون در این مورد می‌نویسد: «بنابر نظر ون اینواگن، شخصی که می‌داند این

ممکن است خود را متعهد به امکان یک واقعیت سازگار کامل می‌کند که شخص قادر است جزئیات مربوط را که حکم را صادق می‌کند در آن جهان تصور کند. اما مشخص می‌شود که بنابر تبیین ون اینواگن، شخص نمی‌تواند بداند که این ممکن است. قطعاً ما می‌توانیم که بدانیم ممکن است افراد، به دلایل طبیعی بمیرند یا با شلیک گلوله به قتل برسند. اما بر اساس این تبیین [تبیین ون اینواگن]، چه چیزی لازم است تا شخص بداند که [ممکن است] جان اف. کندی بنابر علل طبیعی می‌مرد؟ ما باید جهان ممکن را تصور کنیم که در آن جان اف. کندی بنابر علل طبیعی مرده باشد و این [تصور] متضمن چه چیزهایی است؟ این تصور، مثلاً متضمن تصور چگونگی سیر تاریخی ایالات متحده و تاریخ جهان در فرض ترور نشدن کندی است. افزون بر این، تصور یاد شده متضمن تصور جزئیاتی از زندگی نزدیکانش اس، و نیز متضمن این تصور است که گروه محافظان از سرویس مخفی چگونه نقشه حفاظت از او را تغییر دادند تا از ترور جلوگیری کنند. [آیا] ژاکلین با اونا سیس ازدواج می‌کرد؟ و اگر بله، جشن عروسی چگونه می‌بود؟ احتمالاً هیچ کس قدرت ذهنی لازم برای تصور همه این‌ها را ندارد. و اگر ما الزامات محدود کننده ون اینواگن را بپذیریم، نمی‌توانیم بدانیم که ممکن است که کندی به علل طبیعی مرده باشد» (Ibid: 287-288).

به نظر گیرسون مشکل تبیین ون اینواگن آن است که توجیه باور امکانی را به وضع فعلی دانش ما و توانایی ما برای تصور جزئیات مربوط می‌کند. البته گیرسون می‌پذیرد که ما می‌توانیم توجیه باور امکانی را با افزایش معرفت مرتبط و نیز افزایش جزئیات تصور شده، زیاد کنیم. اما به زعم او توجیه مدرج است و شرایط توجیه باور امکانی (و در نتیجه معرفت به مدعای وجهی) بسیار آسان‌تر از آن است که ون اینواگن می‌گوید (Ibid: 288).

چنان که از این نقل قول‌ها برمی‌آید، گیرسون موافق مقدمه (۲) و البته مخالف تحلیل ون اینواگن در مثال آهن شفاف و نظر او در مورد لزوم وجود جزئیات در تصور است. بنا بر مقدمه (۲) اگر تحلیل ون اینواگن در مورد آهن شفاف درست باشد و وجود آهن شفاف تصمیم‌ناپذیر باشد، آنگاه اکثر (یا همه) گزاره‌های شهوداً ممکن، تصمیم‌ناپذیرند. البته گیرسون با پذیرش این مقدمه که یک گزاره شرطی است و مخالفت با تالی آن به این نتیجه می‌رسد که مقدم این گزاره هم نادرست است یعنی نتیجه می‌گیرد

که تحلیل ون اینواگن در مورد مثال آهن شفاف (و گاو ارغوانی) نادرست است اما همچنان که پیش از این گفته شد، به نظر می‌رسد مقدمه ۲ نادرست است.

اما دلایل گریسون برای پذیرش (۲) چیست؟ چنانکه دیدیم او به دو مثال استناد می‌کند. به نظر می‌رسد بیان گریسون درباره مثال نخست (مرگ طبیعی کندی) قانع کننده نیست. ادعای گریسون این است که اگر دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف را بپذیریم، آنگاه تنها در صورتی باور به امکان مرگ طبیعی کندی موجه خواهد بود که جزئیاتی همچون سیر تاریخ امریکا و کل جهان در فرض ترور نشدن کندی، رفتار محافظان کندی، ازدواج با ژاکلین و ... را بتوانیم تصور کنیم. اما به نظر می‌رسد این ادعا نادرست است. حتی اگر دیدگاه ون اینواگن را درباره آهن شفاف بپذیریم، تصور چنین جزئیاتی برای تصورپذیر بودن مرگ طبیعی کندی لازم نیست؛ خواسته‌های گریسون حتی از آنچه ون اینواگن خواسته هم بیشتر است. توضیح اینکه ون اینواگن جزئیاتی را در تصور طلب می‌کند که باعث می‌شوند گزاره مورد نظرش در جهان تصور شده برقرار باشند و نه جزئیاتی درباره این که در جهانی که آن گزاره صادق است، چه اتفاقات دیگری می‌افتد. درست است که اگر کندی در نوامبر ۱۹۶۳ در دالاس ترور نمی‌شد، به عنوان رئیس جمهور تصمیماتی می‌گرفت و در سیر تاریخ جهان موثر می‌بود، اما این موضوعات تأثیری در صدق این که با ترور نمرده (در آن روزی که در واقع ترور شده) نداشت. بنابراین، حتی از دیدگاه ون اینواگن نیز لازم نیست جزئیات سیر تاریخ امریکا و عالم در فرض ترور نشدن کندی تصور شود. گذشته از این، تصور جهانی که کندی با مرگ طبیعی مرده است تنها در صورتی نیازمند تصور جزئیاتی درباره ژاکلین و رفتار گروه حفاظت و مانند آن است که فرض کرده باشیم او تا لحظه ترور همان طور زندگی کرده که در واقع زندگی کرده است؛ یعنی فرض کرده باشیم او رئیس جمهور شده است، با ژاکلین ازدواج کرده است و ... ولی چنین فرضی ضرورت ندارد. تصور کردن این که او در کودکی از مخملک می‌مرد هم باز تصور مرگ کندی به علل طبیعی است. بنابراین، لازمه دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف این نیست که تصور مرگ طبیعی کندی نیازمند چنین جزئیاتی است.

البته گریسون می‌توانست از جزئیات دیگری در این مثال صحبت کند و اشکال خود

را به شکل بهتری بازسازی کند. مرگ طبیعی، موضوعی مربوط به فیزیولوژی ارگانیسم است. او می‌توانست استدلال کند اگر دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف درست باشد، برای تصور مرگ طبیعی کندی نیز باید تصور جزئیات فیزیولوژیک مربوط به مرگ طبیعی را لازم بدانیم، و این به آن معنا است که تصور مرگ طبیعی کندی برای اشخاص عادی امکان‌پذیر نیست؛ یعنی گیرسون با استناد به مثال مرگ طبیعی کندی می‌توانست به نفع مقدمه (۲)، دست کم نسبت به انسان‌های عادی، استدلال کند<sup>۱۶</sup>. در بخش آینده توضیح خواهیم داد چرا مقدمه (۲) نادرست است. دیدگاه گیرسون مبنی بر اینکه تصور مرگ طبیعی نیازی به تصور جزئیات ندارد، صحیح است، ولی به نظر می‌رسد از این موضوع نمی‌توان نتیجه گرفت که تصور آهن شفاف هم چنین است.

#### ۴. دلایل مخالفت با مقدمه ۲

چنان که پیشتر گفتیم من با نتیجه استدلال مخالف هستم. مقدمه ۱ را می‌پذیرم یعنی می‌پذیرم؛ از درست بودن مدل ییلو نتیجه می‌شود که وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد، بنابر مدل ییلو تصمیم‌ناپذیر است. اما مقدمه ۲ را نمی‌پذیرم. بنابر مقدمه ۲، اگر تحلیل ون اینواگن در مورد گزاره آهن شفاف درست باشد و گزاره آهن شفاف وجود دارد تصمیم‌ناپذیر باشد، آنگاه اکثر (یا همه) گزاره‌های شهوداً ممکن، تصمیم‌ناپذیرند.

اما انگیزه برای پذیرش این مقدمه چیست؟ چنان که گذشت، انگیزه اصلی برای این مقدمه را می‌توان چنین بیان کرد: نظریه ون اینواگن درباره مثال آهن شفاف این بود که برای داشتن باور موجه به امکان آهن شفاف، باید سناریویی را تصور کنیم که به اندازه کافی دارای جزئیات باشد (در همان حد تصوراتی که دانشمندان فیزیک جامد برای تبیین ابررسانایی دارند). ولی در وضعیت فعلی علم ما نمی‌توانیم چنین تصوراتی داشته باشیم. حال، طرفدار مقدمه (۲) می‌گوید که این مطلب را درباره هر گزاره شهوداً ممکن می‌توان تکرار کرد. مثلاً، برای تصور زرد بودن میز من لازم است جزئیات مربوط به فیزیک سطوح و نور و ... را تصور کنم و یا برای تصور مرگ طبیعی کندی لازم است جزئیات مربوط به فیزیولوژی را تصور کنم که هیچ یک از اینها دست کم برای من



امکان‌پذیر نیست (همان گونه که دیدیم، گیرسون تقریباً در همین راستا استدلالی را به نفع مقدمه (۲) اقامه کرده بود).

اما به نظر می‌رسد این انگیزه کافی نیست. چه بسا بتوان گفت تصور جزئیات ساختاری برای حصول باور موجه به برخی از گزاره‌ها (مانند گزاره «آهن شفاف ممکن است») لازم است، ولی چنین امری برای حصول باور موجه به امکان گزاره‌های مربوط به زندگی روزمره ضرورت ندارد.

پیش از اینکه به توضیح بیشتر این مطلب بپردازم، بیان این نکته مناسب است که خود ون اینواگن با تعمیم نظریه خود درباره آهن شفاف یا گاو ارغوانی به گزاره‌های مربوط به زندگی روزمره مخالف است. برای مثال، ون اینواگن این موقعیت را تصورپذیر می‌داند: شخصی در حال سخنرانی برای دریافت جایزه نوبل است و از همه کسانی که در راه کشف آهن شفاف حمایت‌اش کرده‌اند تشکر می‌کند و به حضار که در حال تشویق او هستند چیزی را که (در تصورات ما) شبیه به توده‌ای از شیشه به نظر می‌رسد، نشان می‌دهد. ون این واگن معتقد است، با تصور این سناریو، ما در واقع جهانی را تصور کرده-ایم که توصیفات بالا در آن صادق است. اما برای چنین تصویری، او لازم نمی‌داند که جزئیات زیرساختاری مربوط به سخنرانی کردن، تشویق کردن و ... را تصور کنیم.

در ادامه، ون اینواگن می‌گوید که تصور این موقعیت نشان می‌دهد یک گزاره فصلی ممکن است، که بعضی از مؤلفه‌های آن عبارتند از: «آهن شفاف وجود دارد»، «جامعه علمی به گونه‌ای فریب خورده‌اند و می‌پندارند که آهن شفاف وجود دارد»، «یک فیزیکدان کم‌هوش که فکر می‌کند آهن شفاف ساخته، هدف یک شوخی قرار گرفته است»، «گروهی از دانشمندان تقلیدی هجوآمیز از مراسم اهدای جایزه نوبل را بازسازی کرده‌اند». ون اینواگن می‌پذیرد که «بدون شک، می‌توانیم با تلاش بیشتر در تصورمان بعضی از این مؤلفه‌های نامطلوب را حذف کنیم. مثلاً می‌توانیم به آنچه تصور کرده‌ایم متممی بیفزاییم به این مضمون که همه دانشمندانی که در حال تشویق سخنران هستند صداقت دارند» (Van Inwagen, 1998: 80). پس او می‌پذیرد که صداقت تشویق‌کنندگان را می‌توان به راحتی تصور کرد و او برای این کار تصور جزئیات زیرساختاری مربوط به صداقت داشتن را لازم نمی‌داند.

پس از بیان این نکته، به توضیح این مطلب می‌پردازم که چرا مقدمه (۲) قابل مناقشه است. ایده اصلی این است که شاید بتوان گفت گزاره‌های علمی با گزاره‌های مربوط به زندگی روزمره، از لحاظ شرایط تصورپذیر بودن با هم متفاوتند و توجه نکردن به این تفاوت باعث بدفهمی شده است.

موضوعی که باعث تفاوت گزاره‌های علمی و گزاره‌های معمولی (مربوط به زندگی روزمره) می‌شود این است که در مورد گزاره‌های دسته دوم، شخص تجربه برخورد روزمره با شرایط لازم برای تصور گزاره را دارد. مثلاً در مورد این گزاره وجهی که می‌توانست پشت پنجره باشد، شخص به خاطر این تجربه که همین میز را بارها جابجا کرده (حتی اگر آن را هیچگاه پشت پنجره نگذاشته باشد)، می‌داند که چه سناریویی را باید تصور کند و چگونه باید آن را تصور کند. حتی اگر شخص این میز را هیچگاه جابجا نکرده باشد و جابجا کردنش را هم ندیده باشد، باز هم این که شخص پیش از این جابجا کردن میزهای دیگر یا حتی اشیاء دیگر را دیده و تجربه کرده، به او کمک می‌کند که بتواند وضعیتی را تصور کند که در آن میز پشت پنجره است.

تخیل کردن گزاره‌های نزدیک به زندگی روزمره گاه به صورت مستقیم‌تری نیز امکان‌پذیر است. در روش ییلو شخص می‌تواند وضع کند که در جهان (موقعیتی) که به ذهن آورده است، گزاره مورد نظرمان صادق است. حال اگر نمود امکان برایش حاصل شد، موفق به تصور جهان شده است. در مورد گزاره‌های نزدیک به زندگی روزمره، با در نظر گرفتن موقعیتی که خود گزاره مورد نظر در آن صادق است، نمود امکان برای شخص حاصل می‌شود و به این ترتیب گزاره تخیل می‌شود.

در مورد گزاره‌هایی که نزدیک به زندگی روزمره نیستند، مانند گزاره «آهن شفاف وجود دارد» وضعیت متفاوت است. با در نظر گرفتن موقعیتی که گزاره «آهن شفاف وجود دارد» در آن صادق است، نمود امکان پدید نمی‌آید. راهی که وجود دارد این است که موقعیتی را در نظر آوریم که جزئیات ساختاری مرتبط در آن برقرار است. در این صورت چه بسا نمود امکان پدید آید و در نتیجه بتوانیم گزاره «آهن شفاف وجود دارد» را تخیل کنیم. در غیر این صورت، باید گفت این گزاره تصمیم‌ناپذیر است.<sup>۱۷</sup>

اتفاقی که در بررسی وضعیت وجهی گزاره نقیض حدس گلدباخ<sup>۱۸</sup> می‌افتد هم به

همین صورت است. شخص با در نظر گرفتن گزاره نقیض حدس گلدباخ، نمود امکان برایش حاصل نمی‌شود که حدس گلدباخ غلط است، هیچ جزئیات و اطلاعاتی هم برای تصور مثال نقص یا اثبات نادرستی حدس گلدباخ ندارد، پس نمی‌تواند جهانی را تصور کند که در آن حدس گلدباخ غلط است. در نتیجه این گزاره برای شخص تصمیم‌ناپذیر است.

تعمیم تحلیل ون اینواگن در مثال آهن شفاف به همه یا اکثر گزاره‌های شهوداً ممکن (که بخش عمده چنین گزاره‌هایی، گزاره‌های مربوط به زندگی روزمره شخص هستند) ناشی از در نظر نگرفتن چنین تفاوتی است. در مورد گزاره‌های نزدیک به زندگی روزمره، اولاً موقعیتی مانند  $w$  وجود دارد که تصورپذیر است و ثانیاً شخص معمولاً (یا در اکثر موارد) می‌داند یا باور موجه دارد که اگر جهان  $w$  محقق شده بود، گزاره  $p$  صادق می‌بود. برای مثال، گزاره «ممکن بود اکنون میز زیر پنجره باشد» را در نظر بگیرید. شخص می‌داند که چه کارهایی را باید انجام دهد تا میز را به زیر پنجره منتقل کند. موقعیتی را که این کارها در آن از پیش رخ داده است  $w$  می‌نامیم. حال هم  $w$  تصورپذیر است و هم شخص می‌داند اگر  $w$  محقق شده بود، میز اکنون زیر پنجره می‌بود.<sup>۱۹</sup> هاک ایده مشابهی را مطرح می‌کند: «آزمون قطعی وجود دارد که امکان گزاره را تأیید می‌کند. برای تأیید اینکه  $p$  ممکن است، باعث شو که  $p$  واقع شود» (Hawke, 2011: 361)<sup>۲۰</sup> مثالی که هاک مطرح می‌کند این است که ممکن است من از اتاق بیرون بروم. برای آزمودن این امکان کفایت واقعاً از اتاق خارج شوم. اما در مورد این گزاره که من ممکن بود لحظه‌ای پیش از اتاق خارج شوم، این آزمون کافی نیست و باید مانند مثال بردن زیر پنجره به این متوسل شوم که من اولاً؛ می‌دانم الان که می‌خواهم از اتاق خارج شوم باید چه کارهایی انجام دهم و ثانیاً؛ می‌توانم سناریویی را که در آن کارهای لازم را لحظه‌ای پیش انجام داده‌ام، تصور کنم.

حتی می‌توان شهودی بودن امکان برخی از گزاره‌ها (برای شخص) را به همین صورت توضیح داد. گزاره‌های نزدیک به زندگی روزمره شخص به علت تجارب زیاد چنان برای شخص بدیهی است که به محض در نظر گرفتنشان برای شخص نمود امکان حاصل می‌شود. مثلاً اگر از شخص پرسیده شود که آیا ممکن بود که میز در مهمانی دیروز بجای این که کنار دیوار باشد، زیر پنجره باشد، شخص بدون نیاز به تامل (برای

ساختن و تصور سناریو) پاسخ می‌دهد، بلکه، ممکن بود. و وقتی از او پرسیده شود که چرا یا چگونه، سناریوی جابجایی و انتقال را (که همین الان هم قابل اجراست) شرح می‌دهد. سناریویی که تصور کردنش مثبت امکان گزاره مورد نظر است.

### نتیجه‌گیری

چنانکه گفته شد ممکن است در بادی امر به نظر برسد که پذیرش تحلیل ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد و توسعه و تعمیم آن، مدل ییلو (۱۹۹۳) برای توجیه باورهای وجهی را با مشکل جدی مواجه کند. برای تبیین این مشکل پس از آن که در بندهای ۲ و ۳ مقاله مدل ییلو برای توجیه باورهای وجهی و دیدگاه ون اینواگن درباره معرفت وجهی را تقریر کردم، در بند ۴ استدلالی را صورت بندی کرده‌ام. بنابر مقدمه اول این استدلال درستی مدل ییلو مستلزم درستی تحلیل ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد است. بنابر مقدمه دوم استدلال درستی تحلیل ون اینواگن در مورد وضعیت وجهی گزاره آهن شفاف وجود دارد مستلزم تصمیم‌ناپذیری اکثر (یا همه) گزاره‌های شهوداً ممکن است. از سوی دیگر این امر کاملاً پذیرفتنی است که باور ما به امکان برخی از گزاره‌های شهوداً ممکن موجه است؛ یعنی چنین گزاره‌های تصمیم‌ناپذیر نیستند. با رفع تالی به این نتیجه می‌رسیم که مدل ییلو نادرست است. در بند ۵ نشان داده‌ام که چرا مقدمه دوم این استدلال درست نیست؛ یعنی برخلاف آنچه در ابتدا به نظر می‌رسید، می‌توان هم مدل ییلو برای توجیه باورهای وجهی و هم نظر ون اینواگن درباره وضعیت وجهی گزاره‌های مثل آهن شفاف وجود دارد را پذیرفت.

### پی‌نوشت‌ها

۱- واژه «تخیل‌پذیری» به عنوان معادل واژه «conceivability» انتخاب شده و conceive به تخیل کردن، و inconceivable به تخیل‌ناپذیر ترجمه شده است. واژه «imagine» هم «تصور کردن» ترجمه شده است.

۲- بسیاری از فلاسفه تخیل مرتبط به معرفت‌شناسی وجهی را بر حسب تصور تحلیل می‌کنند، مانند ییلو (۱۹۹۳). ایچیکاوا و جارویس (۲۰۱۱) تخیل و تصور را به یک معنا به یک کار می‌برند. کریپکی در نامگذاری و ضرورت (۱۹۸۰) بیشتر از تصور سخن می‌گوید تا از تخیل. البته کریپکی (۱۹۸۰) نظریه‌ای برای رابطه تصور/تخیل و امکان ارائه نداده است. کونگ (۲۰۱۰) تخیل را کنار می‌گذارد و در مدلی که برای معرفت-شناسی وجهی ارائه می‌کند از تصور سخن می‌گوید. البته چالمرز (۲۰۰۲) در این مورد استثناء است. مفهوم تخیل‌پذیری مثبت که او معرفی کرده است بر حسب تصورپذیری تحلیل می‌شود، ولی تخیل‌پذیری منفی چنین نیست.

۳- برای مطالعه مقالات بیشتر در زمینه معرفت‌شناسی وجهی، به کتاب تخیل‌پذیری و امکان به ویراستاری جندلر و هائورن (۲۰۰۲) رجوع کنید. برای مطالعه بیشتر درباره ایرادات وارد شده بر معرفت‌شناسی وجهی مبتنی بر تصور، تیدمن (۱۹۹۴) و فیوکو (۲۰۰۷) را ببینید.

۴- در صورت‌بندی استدلال نشان می‌دهم که برای اینکه این انتقاد وارد باشد باید مدل توجیه ییلو مستلزم دیدگاه ون اینواگن باشد. چرا که اگر تحلیل ون اینواگن صرفاً سازگار با مدل ییلو باشد، آنگاه چون مدل ییلو مستلزم دیدگاه ون اینواگن نیست، می‌توان مدل ییلو را پذیرفت و تحلیل ون اینواگن را خیر. چنانکه در توجیه مقدمه دوم استدلال گزارش خواهم کرد، گیرسون (۲۰۰۵) چنین رویکردی را پیش می‌گیرد. البته در آن صورت باز هم می‌توان انتقادی مشابه را به این صورت مطرح کرد که پذیرش مدل ییلو و تحلیل ون اینواگن (یا به عبارت دیگر پذیرش تفسیر ون اینواگن از مدل ییلو) و قابل توسعه و تعمیم دانستن تحلیل ون اینواگن به گزاره‌های شهودی موضعی ناسازگار است.

۵- از نظر ییلو تخیل‌پذیری‌ای راهنمای امکان است که آزمون «نمود امکان، appearance of possibility» را بگذراند. به نظر ییلو تحلیلی از تخیل‌پذیری به کار معرفت‌شناسی وجهی می‌آید که با تخیل کردن گزاره  $p$  (برآوردن شرط کافی تخیل-پذیری در مورد گزاره  $p$ )، نمود امکان برای ما حاصل شود؛ یعنی به نظرمان برسد که  $p$  ممکن است.

۶- بکارگیری واژه مُثَبِت در اینجا به این خاطر است که از واژه اثبات (اثبات کردن) به عنوان معادل فارسی «verify» استفاده شده است.

۷- ون اینواگن در پانوشته ۳ (Van Inwagen, 1998: 81) این دو مثال را مطرح می‌کند که ما می‌دانیم ممکن است ماکت کاغذی انبار در اندازه واقعی وجود داشته باشد که از دور شبیه به انبار واقعی به نظر برسد یا اینکه می‌دانیم رویه و پایه‌های این میز ممکن بود هرگز به هم وصل نشوند.

۸- مقاله «معرفت‌شناسی وجهی» اینطور شروع می‌شود که فلسفه سرشار از استدلال‌های وجهی است که اکثرشان این خصوصیات را دارند: منطقیاً معتبرند و یکی از مقدماتشان بیشتر از بقیه مناقشه برانگیز است: مقدمه وجهی. در ادامه بعنوان مثال سه استدلال مطرح می‌شود که مقدمه وجهی‌اشان این سه گزاره‌اند: ممکن است که موجود کامل وجود داشته باشد، ممکن است که من وجود داشته باشم و هیچ چیز مادی‌ای نه. ممکن است مقدار خیلی زیادی رنج بدون هیچ تبیینی وجود داشته باشد (Van Inwagen, 1998: 67-68)

۹- ون اینواگن خاطر نشان می‌کند که مدل بیلو شرط کافی برای توجیه در بادی نظر را ارائه داده است و آنچه درباره موجه نبودن باور به امکان گاو ارغوانی گفته شده در صورتی درست است که منبع دیگری برای توجیه در بادی نظر باور وجهی وجود نداشته باشد.

۱۰- البته ون اینواگن در این نیز تردید دارد که آیا موجهیم فرض کنیم که ممکن (متافیزیکی) است که ثوابت فیزیکی، هر مقداری غیر از مقدار واقعی‌اشان داشته باشند.

۱۱- در مورد این تصور اخیر ون اینواگن در یادداشت ۱۶ متذکر می‌شود که چون چنین تصویری ناسازگار است با موجود کاملی که قادر مطلق، عالم مطلق و کریم است، باید عدم وجود او هم تصور شود و البته بدیهی است که تصور نکردن چیزی با تصور عدم وجود آن چیز، متفاوت است. و این دومی بسیار سخت‌تر است مخصوصاً وقتی آن موجود نادیدنی و در همه جا حاضر هم باشد (Van Inwagen, 1998: 83).

۱۲- در یادداشت ۱۷ ون اینواگن نظریه‌اش را دقیق‌تر بیان کرده است: «گزاره‌هایی را در نظر بگیرید که ارزش صدقشان را نمی‌توان با منطق، با تأمل بر معنای کلمات یا کاربرد استدلال ریاضی تعیین کرد. از بین این گزاره‌ها، گزاره‌هایی را که می‌دانیم کاذبند یا ارزش صدقشان را نمی‌دانیم در نظر بگیرید. اگر تنها راه تعیین اینکه گزاره‌ای از این نوع ممکن است با اقدام به تصور جهانی است که به باور ما مثبت این گزاره است، آنگاه ما باید شک‌گرایی وجهی باشیم: در حالیکه ما می‌دانیم برخی از این گزاره‌ها ممکن‌اند، ما قادر نخواهیم بود که بدانیم که ممکن است آهن شفاف وجود داشته باشد یا مقدمه استدلال‌هایی که در اول مقاله آوردیم ممکن‌اند» (Van Inwagen, 1998: 84).

۱۳- هر چند شاید بتوان برای پاسخ منفی به پرسش نخست دلایلی ارائه کرد، اما چنانکه گفته شد اگر پاسخ منفی به پرسش نخست داده شود، باز هم می‌توان انتقادی مشابه را مطرح کرد. در ادامه مقاله نشان خواهیم داد که جواب مثبت به این سوال هم به نتایج ناخوشایندی برای تبیین بیلو نمی‌انجامد.

۱۴- پذیرفتن چنین نتیجه‌ای برای ون اینواگن هم مطلوب نخواهد بود. فرض کنید درستی دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف مستلزم آن باشد که گزاره‌های شهوداً ممکن هم تصمیم‌ناپذیرند. در این صورت، می‌توان گفت نظریه ون اینواگن به نتایج خلاف شهودی می‌انجامد و لذا باید کنار نهاده شود.

۱۵- چنانکه پیشتر هم گفته شد برای پیشبرد بحث، با مخالف روش بیلو همدلی می‌کنم و مقدمه اول را می‌پذیرم.

۱۶- در فرض درستی این استدلال به نفع مقدمه (۲) (اگر تحلیل ون اینواگن را در مورد گزاره آهن شفاف درست باشد، آنگاه اکثر یا همه گزاره‌های شهوداً ممکن، تصمیم‌ناپذیرند) گیرسون می‌توانست رفع تالی کند و نادرستی تحلیل ون اینواگن را در مورد گزاره آهن شفاف را نتیجه بگیرد. بیان دیگر این استدلال چنین است: اگر تحلیل ون اینواگن را در مورد گزاره آهن شفاف پذیرفتنی باشد، آنگاه باید قائل به این باشیم که تنها پزشکان قانونی و متخصصان فیزیولوژی که جزئیات زیادی از ساز و کار بدن انسان می‌دانند (با فرض اینکه در شرایط فعلی علم پزشکی و زیست‌شناسی به اندازه کافی درباره مرگ می‌دانیم)، می‌توانند به مرگ طبیعی مردن کسی را تصور کنند. علاوه

بر آن می‌توان گفت برای تصور مرگ طبیعی کندی تصور جزئیات پرونده پزشکی و کالبد شکافی و ... نیز لازم است. اما این به اندازه کافی عجیب و غیرشهودی است. چون به نظر می‌رسد هر کسی بتواند مرگ طبیعی فردی را که ترور شده تصور کند بدون اینکه ذره‌ای از دانش فیزیولوژی یا پزشکی بهره برده باشد.

۱۷. البته اگر مثلاً من شهادت یک فیزیکی‌دان را در مورد صدق گزاره «آهن شفاف وجود دارد» داشته باشم، باورم به امکان این گزاره موجه خواهد بود اما باز هم وجود آهن شفاف برای من تخیل‌پذیر نیست، بلکه برای آن دانشمند تخیل‌پذیر است (البته اگر باور خود او به وجود آهن شفاف موجه باشد).

۱۸. ییلو گزاره نقیض حدس گلدباخ را تصمیم‌ناپذیر می‌داند و برای این امر استدلال می‌کند (Yablo, 1993: 31-32).

۱۹. بدیهی است که در مورد تعداد زیادی از گزاره‌های شهوداً ممکن آنچه گفته شد برقرار نیست. مثلاً اموری که در دسترس یا در قدرت شخص نیستند.

۲۰. نقل قول دیگری از هاک: «چه روشی برای قانع کردن اشخاص به اینکه وضعیت امور مشخصی ممکن است وجود دارد بهتر از این روش که در واقع آن وضعیت امور را ایجاد کنی» (Hawke, 2011: 361).

## منابع

- Chalmers, D. (2002). "Does conceivability entail possibility?" In T. Gendler, & J. Hawthorne (eds.). *Conceivability and possibility*: 145–200. New York: Oxford University Press.
- Fiocco, Marcello. (2007). "Conceivability, Imagination, and Modal Knowledge". *Philosophy and Phenomenological Research*, 74(2): 364–380.
- Gendler, T. & Hawthorne J. (Eds.). (2002)., *Conceivability and possibility*. New York: Oxford University Press.
- Geirsson, H. (2005). "Conceivability and Defeasible Modal Justification." *Philosophical Studies*. 122(3): 279–304.
- Hawke, Peter. (2011). "Van Inwagen's Modal Skepticism." *Philosophical Studies*. 153(3): 351–364.
- Ichikawa, Jonathan and Jarvis, Benjamin. (2011). "Rational Imagination and Modal Knowledge." *Nous*: 1–32.
- Kripke, Saul, (1980), *Naming and Necessity*, Cambridge, MA: Harvard University Press.



- Kung, Peter, (2010), "Imagining As a Guide to Possibility", *Philosophy and Phenomenological Research*, 81(3): 620–663.
- Tidman, P. (1994). "Conceivability as a test for possibility." *American Philosophical Quarterly*, 31(4): 297–309.
- Van Inwagen, Peter. (1998). "Modal Epistemology", *Philosophical Studies*, 92: 67–84.
- Yablo, Stephen. (1993). "Is Conceivability a Guide to Possibility." *Philosophy and Phenomenological Research*. 53: 1–42.

Archive of SID